

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۵) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدَّبُّونَ أبنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكَمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۶) وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷)

در ابتدای سوره بحث اخراج از ظلمت به نور بود و بعد بحث از کسانی که دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند و بعد نوبت به رسل رسید که بگویند: نه تنها فرهنگ اخراج از ظلمت به نور مال رسول گرامی اسلام است، بلکه مال همه انبیاء است. به عنوان مثال شروع می‌کند داستان حضرت موسی را قدری گفتگو می‌کند و به فرمایش علامه که می‌فرمایند: این که بحث از حضرت موسی می‌شود به دلیل «و هو العزیز الحکیم» است؛ یعنی وقتی می‌خواهد آن عزیز و آن آدم نفوذناپذیر را مطرح کند، حضرت موسی را مطرح می‌کند.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛ ما به تحقیق فرستادیم موسی را با آیاتمان که اخراج بکن قومت را از ظلمات به سمت نور و آن‌ها را تذکر بده به ایام الله که در این آیاتی است برای هر صبار شکور.

(سؤال ج: علی القاعده باید بگردیم. این که تا چه حد موفق می‌شویم، وابسته به ظنون احتمالات است. گاهی اوقات تحلیل ترتیب آیات مقداری راحت است، ولی برخی اوقات باید بگردیم؛ به دلیل این که جمع‌آوری قرآن برعکس این که معروف است که می‌گویند، به دست عثمان انجام شده، این طور نیست و جمع‌آوری قرآن به دست خود پیغمبر انجام شده. گاهی اوقات روایاتی وجود دارد که بوی خاصی از آن‌ها استشمام می‌شود؛ مثلاً می‌گویند تا زمان عثمان قرآن بر کتف شترها نوشته می‌شده و انگار عثمان یک سالنی پر از استخوان تحویل می‌گیرد و تازه می‌آیند که قرآن را جمع‌آوری بکنند!

اگر قرآن این گونه نوشته می‌شده، طبیعتاً به لحاظ تاریخی احتمال تحریف آن خیلی بالا می‌رود و بالاخره چنین تلقی‌ای می‌شود. و روایات در تحریف قرآن هم که کم نداریم! و این هم تأییدی می‌شود بر این روایات.

و حال آن که اسناد تاریخی گواه است بر این که پیامبر خودشان موقعیت آیات را تعیین می کرده‌اند؛ یعنی وقتی آیه نازل می‌شده، می‌گفته‌اند این آیه را بگذارید بین این آیه و آن آیه. و از این روایات کم نیست و لابد یک چیزی بوده و حتی ترتیب داشته و از این دست روایات هم داریم که پیش پیغمبر آمدند و پیامبر از ابتدا تا انتهای سوره هود را خواندند برای این که چک بکنند. این مشخص است که قرآن ترتیب داشته و جمع‌آوری شده بوده، قرآن حُفاظ زیادی داشته، کُتاب خیلی زیادی داشته. به هر جهت قابل پذیرش نیست که آن کتابی که قرار است به عنوان کتاب الی الابد باقی بماند، هم‌ا‌ش روی پوست و استخوان شتر قرار بگیرد و پیغمبر هیچ عنایتی به جمع‌آوری این کتاب برای این که برای بشریت بماند، نداشته باشد!

ولی قرآنی که می‌گویند امیرالمؤمنین جمع‌آوری کرده، غیر این قرآن نبوده. آن قرآنی که امیرالمؤمنین جمع کرده و مورد پذیرش هم قرار نگرفته، آن قرآنی بوده که کنارش یکسری روایات نبوی، یکسری شأن نزول‌ها و تفاسیری از حضرت امیر بوده که این قرآن را نپذیرفتند! لذا این قرآن بدون شرح و تفسیر فعلا دست ماست. آن قرآن یک قرآن دیگر با یک ترتیب دیگر بوده که می‌گویند حجم آن مثلاً ده برابر این قرآن است. گواه تاریخی و روایاتی وجود دارد که حتی باندهایی تشکیل شده بود که یک «واو» از قرآن حذف کنند! و این در حد شمشیر کشیدن شده بود! یعنی کسانی که بر سر محافظت از قرآن جدی بودند، کار به خون و خونریزی داشت کشیده می‌شد. حالا این که می‌گویند ثلث قرآن از این جا حذف شده، اصلاً به نظر درست نمی‌آید با این همه حُفاظ و کُتاب.

به هر حال ما می‌بایست دنبال ارتباط آیات بگردیم؛ [نه] یک سخنرانی درهم و برهم و بی‌ربط! البته دنبال پایان‌نامه نباید باشیم. قرآن به سبک پایان‌نامه نیست که یک بحث موضوعی را دنبال بکند، مقدماتش را بگوید، بعد فصل‌های آن را بگوید و در آخر نتیجه‌گیری کند و منابع ذکر کند.

برای همین است که عرض می‌کنم با بدن لخت قرآن خواندن یعنی همین! که اول سوره ابراهیم دارد که «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» شما را می‌برد به یک مقوله‌ی کاملاً فردی و در همین آیات می‌آورد در مقوله‌های جمعی! نمی‌گذارد شما در یک وضعیتی بمانی. از رشدهای سرطانی جلوگیری می‌کند. یکی از برتری‌های تفسیرهای ترتیبی به تفسیر موضوعی همین است؛ چون دقیقاً همان روالی است که خدا گفته و

شما را سوار بر امواجی می‌کند که خدا گفته؛ لذا ما باید دنبال ارتباط آیات بگردیم، البته بعضی از ارتباطها به نظر نجسب می‌آید که با عنایت به دست می‌آید، ولی علامه می‌گویند: در آیه ۱ این سوره، قرآن از صراط عزیز می‌گوید و باز در آیه ۴ بحث خدای عزیز را کرده و بحث انبیاء هم هست و «لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۱) و بعد از «بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» (۴) می‌گوید؛ حالا مناسبت دارد که بحث یک پیغمبر را هم بگویند، آن کدام پیغمبر؟ حضرت موسی که «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۵)؛ مردم را از ظلمت به نور اخراج کن. چه ظلمات اعتقادی و چه ظلمات بندگی که قوم بنی اسرائیل زیر دست فرعون داشتند. فرعون کسی نبوده که ادعای الوهیت به این معنا بکند که من خالق آسمان و زمین و باران و احیاء و اماته هستم. خود فرعون بت پرست بوده «وَيَذَرِكْ وَالْهتَكَ» (اعراف: ۱۲۷). آن ربوبیت مورد ادعا از طرف فرعون، ربوبیت سیاسی بوده. می‌گفته: سیاست مملکت به دست من است؛ مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی. قائل به چنین ربوبیتی بوده و می‌گفته: برنامه‌ریزی این مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مملکت به عهده من است. ظاهراً هم حرف چندان نامربوطی نمی‌زده! ولی همین مورد [انتقاد قرآن] است که چرا می‌گویی، برنامه‌ریزی دست من است، در حالی که چنین منشورها و کتب آسمانی وجود دارد؟! چرا با توجه به این که خدا برنامه داده، خطوط کلی برنامه‌ها به دست توست؟! بحث همین بوده و الا فرعون خیلی آدم معقولی بوده. خیلی آدم صبوری بوده و در روایات هم خیلی از شخصیت فردی او تعریف شده!

لذا ما نباید قرآن را از حیّز انتفاع بیندازیم. ما خیلی وقت‌ها این صاحبان حکومت‌ها را دیوانه فرض می‌کنیم، حتی در مسائل سیاسی فعلی هم! اگر می‌بینید یک قذافی دیوانه بر کشور لیبی سالیان سال دارد حکم می‌کند، و هر بار یک لباس می‌پوشد و هر بار یک رفتار عجیب و غریب از خودش نشان می‌دهد، مطمئن باشید که دیوانه نیست و بالاخره یک چیزهایی دارد. ممکن است کسی اتفافی یک سال چنین رفتارهایی داشته باشد، ولی کسی که سالیان سال دارد یک کشور را با تمام فراز و نشیب‌هایش جلو می‌برد، بالاخره حتماً یک مقبولیتی وجود دارد که او دارد چنین کارهایی می‌کند! و شاید یک جریزه‌هایی هم دارد.

به هر حال در اخراج از ظلمت به نور چه در بحث‌هایی که برای هر شخص می‌تواند وجود داشته باشد و می‌تواند مانع «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (۳) بشود و ضامن این بشود که کسی دنیا را نخواهد؛ لذا

می‌گوید: ای موسی یک کاری بکن، قومت را رشد بده تا اسیر حظوظ دنیوی نشوند، به خصوص قوم بنی اسرائیل.

مولوی در جلد ۴ مثنوی ماجرای گل‌خواری را می‌گوید که کسی او را می‌فرستد که قند ابلوج زفت (قند سفید کله) بخرد، فروشنده می‌دانسته او گل خوار است و سنگ ترازویش هم از گل بوده، و به او می‌گوید که سنگ ترازوی من از گل است. همین که او می‌رود مقداری قند بشکند و بیاورد، این از این گل می‌خورد و وقتی فروشنده می‌فهمد که او دارد گل می‌خورد، بیشتر طول می‌دهد. هنگامه کار مولوی این جاهاست که یک داستان مسخره را به یک داستان [حکمت آموز] تبدیل می‌کند. می‌گوید: آن قندفروش حق تعالی است، بستگی دارد که تو چقدر به گل علاقه داری! کُدش را هم به تو می‌دهد که به میزانی که تو گل بخوری، از قندت کم می‌شود؛ یعنی این گل‌ها مثالی از حظوظ دنیوی است و قند مثالی از حظوظ معنوی است مولوی می‌گوید: اولاً قندفروش به تو کد می‌ده که این گل است.. دوم این که هر چقدر از این گل بخوری از قندت کم می‌آوری. بالاخره ما این تناسب را داریم. هر کس بخواهد از حظوظ دنیوی بهره‌مند بشود، از حظوظ معنوی او کم می‌گذارند.

این که می‌گویند حب دنیا ترجیح نداشته باشد، بحث این نیست که اصرار بکنند تو این را دوست نداشته باش، بلکه بحث این است تو با این ترجیح‌ها عملاً داری خودت را از رزق‌هایی محروم می‌کنی.

از آن طرف بحث در آوردن بنی اسرائیل از زیر دست فرعونیان است و اولین حرفی هم که موسی با فرعون دارد همین است که: «أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (دخان: ۱۸)؛ بنده‌های خدا را رد کن بیایند! و این اخراج از ظلمت به سوی نور است که طبیعتاً این اخراج از ظلمت به سوی نور همراه با یکسری جنگ و دعوا و خون و خونریزی است. همراه با یکسری مصیبت‌هاست. از آن طرف هم قطعاً بعد از این صبر پیروزی است. لذا همیشه برای بیرون آوردن از زیر یوغ طواغیت یک جنگ سخت وجود دارد و یک پیروزی بزرگ! این دو همیشه کنار هم هست. این «أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» آن جنگ را ایجاد می‌کند. و «وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» آن پیروزی‌ها را ایجاد می‌کند که این ایام الله را به آن‌ها تذکر بده و بعد با

«لف و نشر موزون» دارد «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛ «صَبَّارٍ» برای جنگ و «شَكُورٍ» برای «وَدَّكُرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ». دقت کنید این جا بحث صبر و شکر هم نیست، بحث صبار شکور است.

در سوره مبارکه حدید، آیه ۲۵ دارد: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ ما ارسال کردیم رسل را با بینات و با آن ها کتاب و میزان فرستادیم تا مردم به قسط قیام کنند (آیه خیلی خیلی آیه ی مهمی است) آن چیزی که بالبینات است کتاب است و میزان که اگر این ها بیاید، خود مردم باید قسط را برپا کنند. نه این که «لِيُقِيمَ»؛ خدا مردم را به قسط بلند کند! بلکه خود مردم همتی بکنند و قسط را انجام بدهند.

پس این جا قیام به قسط کفایت می کند. بعد دارد: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» از این بخش آیه مشخص است که برای اقامه مردم قسط را شمشیر لازم نیست. شمشیر کجا لازم است؟ آن جا که قیام به قسط تمام شد، اگر دشمن خواست تعرض کند، «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» وگرنه [قیام به قسط] به تنهایی احتیاج به شمشیر ندارد. بعد دارد «وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ»؛ شمشیر را نازل کرد تا بداند چه کسی رسل او را به غیب یاری می کند؟!

هدف کلی و عمومی انبیاء قیام به قسط است، ولی یک جا هست که قیام به قسط کفایت نمی کند و آن جا قوام به قسط احتیاج است. در آیه ۱۳۵ نساء، بحث قیام به قسط نیست، مطلب خاص است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا نَعْمَلُونَ خَبِيرًا»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»؛ شما قوام به قسط بشوید و چرا؟ «شُهَدَاءَ لِلَّهِ»؛ چون برای خدا می خواهید شهادت بدهید «وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»؛ ولو این که شهادت بدهید علیه خودتان و علیه بابا و مامان خودتان و علیه اقربای خودتان، علیه اقربای خودتان. برای این کار قیام به قسط کم است، قوام به قسط لازم است.

یک موقع شما با یک الگانس به یک موتوری که پارک کرده می زنی، برای این کار قیام به قسط کفایت می کند. یک موقع با یک موتور می زنی به یک الگانس! این جا دیگر باید زندگیت را بفروشی. این جا قوام به قسط لازم است که پای کار بایستی. یک جا می خواهی یک شهادتی بدهی که کسی چه کار کرده و یک

موقع می‌خواهی علیه خودت، علیه پدر و مادر خودت شهادت بدهی! در مسائل جنگ و از زیر یوغ طواغیت به در آمدن، صبر کفایت نمی‌کند، صبار لازم است. «إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا»؛ آن کسی که به نفع یا علیه او داری شهادت می‌دهی اگر فقیر است یا غنی، خدا اولویت دارد. آیه می‌رود در ریزه‌کاری‌ها. خیلی وقت‌ها آدم می‌گوید: این آدم فقیر است نمی‌خواهد علیه او شهادت بدهی! بگذار از آن غنی بکنیم به این بدهیم. و این حالت ظلم ستیزی برای آدم قوام به قسط ممکن است انحراف ایجاد کند؛ لذا می‌گوید: «إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا»؛ خدا اولویت دارد بر چنین فکری. تو نمی‌خواهد چنین فکری بکنی! تو اگر باید علیه فقیر شهادت بدهی بده! اگر باید به نفع غنی شهادت بدهی بده! تمام روحیات انقلابی و مترقی یکسری آفاتی دارد که آفات آن را قرآن تذکر می‌دهد.

«فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا»؛ تبعیت از هوی نکنید تا از راه حق منحرف بشوید «وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»؛ اگر در شهادت دادن زبان‌بازی بکنید (لی یعنی پیچاندن)، اگر بیچانید و صاف و حسینی نروید شهادت بدهید، یا اعراض کنید و نروید شهادت بدهید، خدا خبر است به این کاری که می‌کنید.

اگر قرار بود این فرماندهان جنگ صابر می‌بودند، کم می‌آوردند، باید صبار می‌بودند. در خطبه‌های دردگدازانه‌ی امیرالمؤمنین از جمله در خطبه ۵۵ هست که «وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا»؛ (این کم کاری نیست. اگر قرار است از زیر یوغ بیرون برویم، لذا) ما کنار پیغمبر بودیم. پدرانمان را می‌کشتیم، برادرانمان را می‌کشتیم، بچه‌هایمان را می‌کشتیم، عموهایمان را می‌کشتیم. «مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا وَ مُضِيًّا عَلَى اللَّقَمِ، وَ صَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ، وَ جِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ»؛ این‌ها چیزی به ما اضافه نمی‌کرد مگر این‌که ایمانمان و تسلیممان زیاد می‌شد.

برای یک کار انقلابی، یک کاری که حرکت ایجاد کند، این روحیه لازم است. بعد حضرت از این‌ها شکایت می‌کند «وَ لَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ، وَ لَا أَخْضَرَ لِلْإِيمَانِ عُودٌ، وَ إِيْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَمًا، وَ لَتَتَّبِعُنَّهَا نَدْمًا»؛ این جوری که شما دارید مبارزه می‌کنید، ما مبارزه کرده بودیم، برای دین عمودی باقی نمی‌ماند و بر درخت ایمان شاخه‌ای سبز نمی‌شد! این جوری که تو می‌خواهی کار کنی و می‌گویی آبم را

بده! خوابم را بده! نانم را بده! کامپیوترم را بده! حقوق مکفی به من بده! فرش قرمز پهن کنی تا من تشریف بیاورم و به دین خدمت کنم! این جور که کاری پیش نمی‌رود! اگر قرار است این جور مبارزه فرهنگی باشد امیرالمؤمنین می‌گوید: «وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ». ما جلوی پدر و برادرمان ایستادیم با تمام نظام محکم قبیله‌ای که آن موقع بوده، ما این جور جلو رفتیم.

این کار این روحیه را لازم دارد. برای این که شما بنشینید گوشه خانه نماز بخوانید و روزه بگیرید، صبر کفایت می‌کند. مگر زمان امیرالمؤمنین مردم روزه نمی‌گرفتند؟! حالا با یک روزه گرفتن آسمان را که سوراخ نکردیم! ولی فکر می‌کنیم چقدر در دل دین آمده‌ایم! در صورتی که اصلا این جور نیست. بگذریم از این که نیت من این است که لاغر شوم! و در کنار این ضمیمه‌های نیت وجود دارد، ولی آن حرکت، این‌ها نیست! این‌ها در هر جامعه‌ی بی‌ایمانی هم اتفاق می‌افتد. واقعا این سرداران جنگ و خانواده‌هایشان اگر قرار بود فقط صابر باشند، مملکت یک هفته‌ای جمع شده بود و تمام شده بود. ما می‌خواهیم تمام شهوات خودمان را ابراز و ارضاء کنیم، در این صورت در نهایت ما صرفا آدم خوبی هستیم، ولی کسی نیستیم که قرآن راجع به آنان می‌گوید: «يَجَاهِدُونَ باموالهم و انفسهم»، کسی که همه‌ی سرمایه‌اش وسط است. هیچ سرمایه‌ای برای خودش نگه نداشته. اگر بسوزد، همه‌اش سوخته!

این که دارد: «أَنْ أُخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، می‌بایست این اذیت‌ها بشود تا وعده‌ی اصلی «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» (حج: ۴۰) محقق بشود.

در همین خطبه امیرالمؤمنین دارد «فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا»؛ در جنگ گاهی ما پیروز می‌شدیم و گاهی آن‌ها، تا این که آنقدر قضیه پیش می‌رفت «فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكُتْبَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ»؛ وقتی خدا صدق وسط صحنه بودن ما را می‌دید، خواری و شکست را برای دشمن می‌آورد و نصر را برای ما. درست است که وعده الهی این است که «ان تنصر الله ينصركم ويثبت اقدامكم»؛ اگر خدا را یاری کنید، خدا یاریتان می‌کند، منتها خدا منتظر این هم هست که «رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا» صدق ما را در این مسیر باید ببیند، و گرنه حتی مبارزه‌های معنوی و فقط داخلی، خیلی وقت‌ها عافیت طلبانه است. یک جور رهبانیتی در آن هست؛ برای همین گفته‌اند: «رهبانیت دین من جهاد است». حالا چه جهاد با شمشیر و چه

جهاد فرهنگی، یعنی رنگ و بوی جهاد دارد. می بینید تا یک خرده آب و دانه آدم این طرف و آن طرف می شود، یواش یواش آدم منحرف می شود به کاری که قرار بود بکند!

می بینید وقتی روی موج آیات می رویم از یک مقوله‌ی فردی آمدید در یک مقوله‌ی کاملاً اجتماعی که این جا آیات برای آدم‌های صبار است و نه صابر. از آن طرف هم کنار چنین مشکلاتی، این که کسی از زیر یوغ طاغوت فکری بخواهد دربیاید و این که قومی و جامعه‌ای بخواهد از این تأبید و به بند کشیدن که نگذارند آدم راه خدا را برود، در بیاید، در کنار چنین مقاومت‌هایی، «ذکرهم بایام الله» است و سالگرد تنجیه‌ی بنی اسرائیل و برای این هم شکر کفایت نمی کند، چنین نعمتی شکور بودن لازم دارد. یک نعمتی مثل نعمت این امامی که هدیه کرد، اگر شاکر باشیم این را از دست داده‌ایم، این جا شکور بودن لازم است. باید خیلی شکر می کردیم. خیلی شکر کردن هم به معنی خیلی سر سجاده بودن نیست، بلکه یعنی این نعمتی که خدا داد که قرار شد تحت لوای اسلام و زیر بیرق اسلام یک حکومت اسلامی و انقلابی انجام بشود، چه جوری باید چنین نعمتی را شکر کرد؟ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»

برای همین است که داریم «تلك الايام نداولها بين الناس»، ما این ایام را می گردانیم، وعده‌ای وجود ندارد! «لكل امه اجل» اگر کسی شکور نباشد برای تمام اتفاقاتی که در این جا که واقعا نقطه عطفی است و این نیست که این هم انقلابی است در کنار انقلاب‌های دیگر! «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» (آل عمران: ۱۴۰)؛ ما این‌ها را دست به دست می گردانیم و یک قوم دیگری را می آوریم و جریان را به دست آن‌ها می دهیم؛ لذا این صبار شکور لازم دارد.

ایام الله

این ایام الله از لغاتی است که زیاد به کار می رود. هر روز روز خداست. یوم در عربی به معنای روز در مقابل شب نیست و به معنای ۲۴ ساعت است و آن «نهار» است در مقابل «لیل». یوم به معنای روز را نوعاً در آیات فقهی می توانید پیدا کنید که تعدادش هم کم است؛ مثل آیه ۱۸۵ بقره «شهر رمضان ... فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»؛ کسی که شاهد ماه رمضان باشد باید روزه بگیرد، اگر کسی مریض باشد یا در سفر باشد، به تعداد روزهایی را که روزه نگرفته، از روزهای دیگر

بگیرد. طبیعتاً این روز به معنی روز متداول و معمول است. «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ»؛ خدا یسر و سادگی می‌خواهد برای تکمیل کردن آن زمانی که روزه نگر فتید «وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ برای این که خدا را بزرگ بدارید، به پاس آن چیزی که شما را هدایت کرده است، باشد که شاکر باشید.

ولی بیشتر موارد یوم در قرآن به این معنا نیست؛ مثل یوم القیامه، یوم الآخر، یوم التغابن، و تلک الایام نداولها بین الناس، این‌ها به مقاطع می‌خورد و یوم القیامه به معنی این نیست که قیامت روز دارد. چون در آن جا «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» است. خورشیدی ندارد و زمینی نیست که بخواهد این دور آن بچرخد. یوم به این معنا در قیامت وجود ندارد و تخصصاً خارج است. این یوم به معنی مرحله و مقطع است. به معنای ظهور است. این که داریم «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» (سجده: ۴)؛ آسمان و زمین را در ۶ روز خلق کرده؛ یعنی در ۶ ظهور خاص خلق کرده؛ چون اگر به معنی روز باشد اشکال منطقی دارد که هنوز آسمان و زمین به وجود نیامده بگوید ۶ روز!

آیه ۲۹ الرحمن دارد: «کل یوم هو فی شأن» (تنوین شأن هم تنوین وحدت است)؛ یعنی هر روزی خدا یک کار می‌کند. آیا یعنی خدا هر ۲۴ ساعت یک کار می‌کند؟ نه! یعنی در هر جلوه و ظهورش در یک شأنی است. (علامه از این آیه استفاده جالبی می‌کند.) همین جووری مدام و آن به آن دارد جلوه می‌کند. و شاهدش؟ «یسئله من فی السموات و الارض»؛ از او درخواست می‌کند آن‌چه را در آسمان و زمین است. مگر موجودات در ۲۴ ساعت یک بار از او درخواست می‌کنند؟ موجودات آن به آن باید فیض دریافت کنند و ظهور به ظهور سائل هستند و او هم هر روز دارد ظهور می‌کند. هر روز؛ یعنی در هر جلوه‌ای دارد ظهور جدید می‌کند. این دائماً می‌خواهد و او دائماً دارد می‌دهد، ولی در هر ظهوری شأنی هست. بحث جلوه و تَشَأْن است نه بحث علیت. فرض کنید مثل اقیانوسی که هی در آن امواج ایجاد می‌شود.

در روایات ذیل تعبیر یوم الله، آن را به روز ظهور حضرت مهدی زده و روز مرگ و روز قیامت و این‌ها من باب تطبیق است و گرنه یوم الله با این معنا نیست، البته امواج با همدیگر فرق دارند. الان که ما اینجا نشستیم، «هو فی شأن». بنده دارم حرف می‌زنم، «هو فی شأن»، منتها گاهی این ظهورات اسماء ضعیف

است و گاهی این ظهورات خیلی قوی می‌شود. همه عالم دارد به سبک معجزه می‌گردد. فرقی نمی‌کند. مثلاً من دستم را بلند می‌کنم همان جور ظهور است که پیغمبر شق القمر کرده! ولی این‌جا یک ظهور ضعیف‌تر است و آن‌جا یک ظهور تام. ارتفاع امواج با همدیگر فرق دارد؛ لذا بعضی از امواج وقتی بلند می‌شوند ارتفاعشان مشخص می‌شود؛ یعنی آن‌جا زیادتر ظهور کرده.

این‌که داریم «یوم الله»؛ یعنی ظهورات خدا، پس اولاً هر آن‌یوم الله است و اگر بخواهیم بحث را تغلیظ بکنیم، هر وقتی که خدا یک ظهور زیادی کرد، ولو این‌که این ظهور نسبت به شما بود، این‌یوم الله است. ممکن است با رفتن مگس از جلوی پتان ناگهان برای شما اتفاقی بیفتد! یا یک اتفاق روحی بیفتد که آن‌یوم الله است.

برای همین این‌که در آیه بعد دارد: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» این نجات، یوم الله است. و یکی از یوم‌الله‌هایی که درشت دیده شده، ظهور حضرت (عج) است. پس وقتی در آیه دارد: «وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»؛ آن‌ها را تذکره بده به ایام الله؛ یعنی آن‌ها را به این ظهورهای خاص تذکره بده. و آن‌ها را مرتب یادآوری کن! ببینید که از رود رد شدید! ببینید انزال آسمانی! مگر کم کاری بود؟! شما از رودی که «کالطود العظیم»؛ این طرف کوهی از آب بود و این طرف خشک، رد شدید! این از ظهورات خاص است.

بحث تذکره و تذکر دادن، یک بحث رسمی قرآن است که اگر در سوره مریم و صاد نگاه کنید، تعدادش زیاد است که به پیغمبر می‌گوید: یاد این‌ها باش! «واذکر فی الكتاب مریم»؛ «واذکر فی الكتاب موسی»، «واذکر فی الكتاب ادریس»، «واذکر فی الكتاب اسماعیل»، «واذکر عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ»، «واذکر عبدنا ایوب»؛ داستان این‌ها را به یادت بیاور! دارد شما را گره می‌زند به پیغمبر و همه شرایطی که از اول تا آخر این شرایط وجود دارد. این است که امیرالمؤمنین می‌گوید: پاره‌های تاریخ شبیه هم است که «اولها لاحق بآخره فان بعضها يشبه بعضها» دائم خدا به پیغمبر می‌گوید: یاد این‌ها باش بین این‌ها در چه شرایطی بودند، جامعه‌ی تو هم همان شرایط را طی می‌کند؛ مثلاً داستان‌های جنگ، داستان‌های بزرگان، همه‌اش تذکره است، البته نه این‌جوری که داستان می‌نویسند! مثلاً دارد: «وَإِذْ كَرُّ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ

أَوَّابٌ» (ص: ۱۷)، «وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ» (ص: ۴۱) یادت باشد که چه دارد می گوید؟! قرآن اصلاً از انبیاء این چیزها را نقل نمی کند که مثلاً چه چشم های برزخی داشت! گرچه انبیاء از این چیزها داشته اند. متأسفانه کتاب هایی که راجع به علما می نویسند، و دوست داریم بشنویم این است که کدام عالم چه حرکتی کرد و چه شد؟! آقای امجد می گفتند: اگر بگویند این بیرون یک آدمی رفته روی هوا، اصلاً نمی آیم پرده را کنار بزنم و نگاه کنم! مگر چه اهمیتی دارد؟! وقتی پیش علما می روند می پرسند: چندتا بچه داری؟ چند سال داری؟ این ها که تذکره نیست! قرآن وقتی می گوید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» به صبرش و شکرش تذکر می دهد. این هاست که تذکره است و تذکر ایجاد می کند.

«وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»؛ تذکرشان بده تا بدانند چه اتفاقاتی برایشان افتاد «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ».

این پیشینه ی تعذیبی است که بنی اسرائیل داشتند؛ یعنی از قبل از ظهور حضرت موسی در یک عذاب آن چنانی بودند.

(سؤال) ج: آن (عذاب) هم ایام الله است. بیشتر این جوری (به نعمات) می خورد، ولی أحد هم ایام الله است؛ یعنی آن ظهورات خاص است، ولی معمولاً در استعمالات ما این گونه است. بعضی وقت ها یوم الله در روایت به چیزی خورده که معلوم نیست چیز مبارکی باشد؛ مثل مرگ که بستگی دارد روز مرگ چه کسی باشد! ولی این حالت صبار شکور با توجه به آیه ی بعد است که بحث «إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» است؛ یعنی آن تنجیه ی پس از «يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» را دارد می گوید و بنده از این استفاده لف و نشر موزون می کنم.

صلوات!